

## درس نهم : ذوق لطیف

**محمدعلی اسلامی ندوشن** شاعر، منتقد، نویسنده، مترجم و پژوهشگر ایرانی است. کتاب چهارجلدی **روزها** از آثار ایشان است که در آن نویسنده به شرح زندگی خود تا ۵۳ سالگی می‌پردازد. «ذوق لطیف» بخش کوتاهی از این کتاب است.

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن<sup>۱</sup> به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده<sup>۲</sup> نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند.<sup>۳</sup>

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- متمکن: ثروتمند / ۲- کبوده: نام روستایی در قم / ۳- ریشه‌دواندن: کنایه از ماندن، ساکن شدن

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی<sup>۱</sup> داشت که به او مقاومت و استحکام<sup>۲</sup> اراده می‌بخشید. از بحرانهای عصبی<sup>۳</sup> که امروز رایج است و تحفه<sup>۴</sup> برخوردار فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی شائبه<sup>۵</sup> ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت<sup>۷</sup> الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست<sup>۸</sup> که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد<sup>۹</sup> و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.<sup>۱۰</sup>

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- توکل: ایمان محکم به خداوند / ۲- استحکام: استواری / ۳- بحران: آشفتگی / ۴- تحفه: ارمان، هدیه / ۵- شرق و غرب: مجازا مردم شرق و غرب / ۶- شائبه: شک و گمان، بی‌شائبه: بدون آلودگی، پاک، خالص / ۷- مشیت: خواست، اراده / ۸- دل بستن: کنایه از علاقه مند شدن / ۹- فاجعه: اتفاق ناگوار / انگارد از مصدر انگاشتن به معنی تصور کردن / ۱۰- تشبیه زندگی به سکه

**قلمرو فکری:** \* هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. مردم تسلیم تقدیر و مشیت الهی بودند، هر حادثه خوب یا بد را به عنوان خواست خداوند می‌پذیرفتند. // \* در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد: کنایه از این که روحیه‌ای امیدوار داشت

بنابراین خاله‌ام با همه **تمکنی**<sup>۱</sup> که داشت، به زندگی **درویشانه‌ای**<sup>۲</sup> قناعت کرده بود، نه از **بخل**<sup>۳</sup> بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه کهنسالی بود و بر سر هم **نکبت بار**<sup>۴</sup> عاری<sup>۵</sup> از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- تمکن: ثروت / ۲- درویشانه: ساده و بی‌آلایش، فقیرانه / ۳- بخل: خسیسی / ۴- نکبت بار: توأم با نکبت، شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری / ۵- عاری: تهی، خالی

برای این خاله، من به **منزله**<sup>۱</sup> فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که **خشک و کم سخن بود**<sup>۲</sup> و از دایره مسائل روزمره و **مذهبیات**<sup>۳</sup> خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و **عوارض**<sup>۴</sup> مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و **نقل**<sup>۵</sup> و داستان همراه بود. برای من **قصه‌های شیرینی**<sup>۶</sup> می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان **جذابی**<sup>۷</sup> گفته بود. به او می‌گفتند مادر جون. **ورد زبانشان**<sup>۸</sup> بود مادر جون این طور. مادر جون آن طور گفت

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- به منزله: به جای / ۲- خشک و کم سخن: کنایه از رسمی و جدی بودن، انعطاف نداشتن / ۳- مذهبیات: امور دینی / ۴- عوارض: جمع عارضه، پیامد / ۵- نقل: داستان‌گویی / ۶- قصه‌های شیرینی: حس‌آمیزی / ۷- جذاب: گیرا و موثر / ۸- ورد زبان بودن: چیزی را پیوسته بر زبان آوردن

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه ها - که آن همه پورنگ و نگار ۱ و آن همه پوران ۲ و نرم ۳ است راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله ام با ذوق لطیفی ۴ که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی ۵ با شعر شاهکار ۶ آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می دانست و نوشتن را نمی دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی ام موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان، ۷ فقط کلیات سعدی را داشت.

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- پورنگ و نگار: متنوع ۲- پوران: مهیج، خیال انگیز ۳- نرم: لطیف و دلنشین (پورنگ و نرم بودن عالم افسانه ها: حس آمیزی ۴- ذوق لطیف: ذوق: استعداد / ذوق لطیف: حس آمیزی ۵- سعدی: مجازاً آثار سعدی ۶- شعر شاهکار: اثر بزرگ و برجسته ۷- مفاتیح الجنان: نام کتاب دعایی از شیخ عباس قمی / مفاتیح: ج مفتاح، کلیدها / جنان: ج جنه، بهشت ها

این سعدی همدم و شوهر و غمگسار ۱ او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می دادیم و سعدی می خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف ۲ غزل کافی نبود و خاله ام نیز که طرف دار شعرهای اندرزی ۳ و تمثیلی ۴ بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی داد. سعدی که انعطاف ۵ جادو گرانه ای دارد، آن قدر خود را خم می کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد. ۷

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- غمگسار: غم خوار ۲- لطایف: جمع لطیفه، چیزهای نیکو و نرم، گفتار نرم و دلپذیر ۳- شعرهای اندرزی: شعرهای تعلیمی ۴- شعر تمثیلی: شعر نمادین آمیخته به مثل و داستان ۵- انعطاف: خمیدگی، نرمش

**قلمرو فکری:** ۷- آن قدر خود را خم می کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد: کنایه از این که سعدی مفاهیم دشوار را چنان ساده بیان می کرد که من با وجود کودکی آن ها را می فهمیدم. (انعطاف داشتن)

این شیخ ۱ همیشه شاب، ۲ پیرترین و جوان ترین شاعر ۳ زبان فارسی، معلم اول که هم هیبت ۴ یک آموزگار را دارد و هم مهر ۵ یک پرستار، چشم عقاب ۶ و لطافت کبوتر، هیچ خُفره ای از خُفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد به هر حال، این همدم کودک و دستگیر ۷ پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان ها جریان داشته است.

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- شیخ: پیر ۲- شاب: جوان ۳- پیرترین و جوان ترین شاعر: متناقض نما ۴- هیبت: شکوه، عظمت، ترس آمیخته با احترام ۵- مهر: محبت، عشق ۶- چشم عقاب داشتن: کنایه از تیزبینی، دقیق بودن ۷- دستگیر: یاریگر

**قلمرو فکری:** \*هیچ خُفره ای از خُفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد؛ یعنی، سعدی همه زوایای زندگی ایرانیان را شناسایی کرده است. // \*سعدی از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان ها جریان داشته است.:: کنایه از این که ایرانیان در همه دوران ها تحت تاثیر اندیشه های سعدی بوده اند.

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره هایی ۱ که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله ام می خواند و در حد ادراک خود معنی می کرد، قصه ها را ساده می نمود. این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد ۲ در زبان فارسی، احدی ۳ نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار ۴ می شنویم.

**قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- حجره: اتاق کوچک ۲- سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: اشاره به سهل ممتنع بودن نثر سعدی، متناقض نما ۳- احدی: فردی ۴- مجاز از همه جا

آن کلیات سعدی که خاله ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ۱ ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم. ۲ سراجۀ ذهنم ۳ آماس می‌کرد. ۴ بیشتر بر فوران تخیل ۵ راه می‌رفتم تا بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان بازمی‌گشتم، قوزمی کردم ۶ و از فرط ۷ هیجان «لگه» می‌دویدم ۸ کسانی که توی کوچه مرا این‌گونه می‌دیدند، شاید کمی خُل ۹ می‌پنداشتند.

**قلمرو زبانی و ادبی: ۱-** ناشیانه: غیر حرفه‌ای، ویژگی کاری که از روی ناشی‌گری و تجربگی انجام شود. ۲- لبریز می‌شدم: کنایه از این که لذت فراوان می‌بردم، سیر می‌شدم. ۳ و ۴- سراجۀ: خانه کوچک / سراجۀ ذهن: اضافه تشبیهی / آماس: ورم، تورم / آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن / سراجۀ ذهنم آماس می‌کرد: گنجایش ذهن کوچکم زیاد می‌شد، به معلوماتم اضافه می‌شد. ۵- فوران تخیل: اضافه استعاری، بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم: یعنی این که تخیل شعری در من تقویت شده بود و وجودم را فرا گرفته بود. ۶- قوزمی کردم: خم می‌شدم ۷- فرط: زیادی ۸- لگه دویدن: نوعی راه رفتن بین قدم زدن و دویدن از روی شادی و نشاط ۹- خُل: دیوانه، سبک عقل / نقش: مسند



خاله‌ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هردو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. ۲- معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم. نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار ۳ بود. از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع ۴ سوق داد ۵ که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردم.

**قلمرو زبانی و ادبی: ۱-** پالیز: جالیز، بوستان و باغ، استعاره از آثار سعدی (در پالیز سعدی چریدن کنایه از بهره بردن از آثار سعدی ۲- بوته و شاخ استعاره از ابیات، عبارات یا داستانها ۳- گشت و گذار: اهمیّت املایی ۴- سبک مسجع: دارای سجع، آهنگین ۴- سوق داد: هدایت کرد، راند از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی ۱ برای من به منزله ۲ شیر آغوز ۳ بود برای طفل که پایه عضله و استخوان بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سگوی بلندی قرار داد. ۴ از آنجا که مربی کارآموده‌ای ۵ نداشتم، در همین کورمال کورمال ادبی ۶ آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سرخود ۷ و ره نوردی تنهاوش بود ۸ که:

**قلمرو زبانی و ادبی: ۱-** سعدی: مجازاً آثار سعدی (مشبه ۲) - به منزله: مانند، به جای (ادات تشبیه ۳) - شیر آغوز: اولین شیر مادر (مشبه به) (سعدی برای من به منزله شیر آغوز بود: کنایه از این که خواندن آثار سعدی پایه ادبی مرا محکم کرد. ۴- ذوق من از همان آغاز خود را بر سگوی بلندی قرارداد: کنایه از این که ذوق من از همان آغاز جویای برتری و بلندی شد. ۵- کارآموده: کنایه از باتجربه ۶- کورمال کورمال ادبی: فعالیت محتاطانه، آموزش مقدماتی ادبیات ۷- آموختن سرخود: آموزش مستقل، خودبه‌خودی، بدون آموزش رسمی ۸- ره نوردی تنهاوش: آموزش بدون راهنما و مربی

به حرص ار شربتی خوردم مگر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

**قلمرو زبانی:** حرص: طمع / از: اگر / شربت: نوشیدنی / مگیر: عیب‌نگیر / استسقا: نام مرضی که بیمار آب زیاد خواهد.

**بازگردانی:** خدایا اگر از روی طمع مرتکب گناهی شدم، از گناه من درگذر و مرا بازخواست نکن. حال من در آن موقعیت به کسی می‌مانست که با بیماری استسقا در بیابانی گرم به آب رسیده باشد (همه شرایط ارتکاب گناه مهیا بود و چاره‌ای نداشتم) \*نویسنده برای خطاهای احتمالی خود عذرخواهی کرده است. از بیت مفهوم «ناگزیر بودن» برداشت می‌شود.

روزها؛ دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

## کارگاه متن پژوهی

### ◀ قلمرو زبانی:

۱- مترادف هر واژه را بنویسید.

مفاتیح: کلیدها / مستقر (ثابت، ساکن، پایدار) / متمکن: دارا، توانگر، ثروتمند، دارای تمکن مالی

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

بحران‌های عصبی / منبع بی‌شائبه / انعطاف جادوگرانه / قصه‌های اصیل / آزادترین گشت و گذار

۳ نمونه ای از کاربرد نقش تبعی «بدل» در متن مشخص کنید.

برای من قصه‌های شیرینی می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند.

این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم هیت یک آموزگار را دارد و...

۴ در بند دوم درس، در کدام جمله‌ها «مفعول» دیده می‌شود؟ «نهاد» این جمله‌ها را مشخص کنید.

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید

(نهاد محذوف) خوب و بد (بد: معطوف به مفعول) را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

(نهاد، او محذوف) به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد

### ◀ قلمرو ادبی:

۱ کدام عبارت درس، به ویژگی سهل‌ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

. این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد.

سخن سعدی را سهل‌ممتنع می‌گویند؛ یعنی، آن قدر ساده و روان است که همه تصور می‌کنند می‌توانند مثل آن را بسرایند، اما نمی‌توانند.

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است همه خوانند مزامیر نه همچون داوود

۲- به بیت مقابل از سعدی توجه کنید: ← هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ / من در میان جمع و دلم جای دیگر است

همان طور که می‌بینید واژه‌های «غایب» و «حاضر» هم زمان، به پدیده ای واحد نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر،

واقع شده است. به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی جمع شدن آنها باهم ناممکن است؛ چون هر یک،

وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این حال، شاعر چنان آن دو را هنرمندانه، در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع کننده و

پذیرفتنی می‌نماید. به این گونه کاربرد مفاهیم متضاد، آرایه «متناقض‌نما» (پارادوکس) می‌گویند.

آرایه متناقض‌نما را در دو سروده «قیصر امین پور» بیابید

www.my-dars.ir

الف) کنار نام تولنگ گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

ب) بارها از تو گفته‌ام از تو بارها از تو، بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو

### ◀ قلمرو فکری:

۱- نویسنده برای قصه‌های ایرانی چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟ پرننگ و نگار، پران و نرم

۲- معنی و مفهوم جمله‌های زیر را بنویسید.

سراچه ذهنم آماس می‌کرد: گنجایش ذهن کوچکم زیاد می‌شد. دایره معلوماتم گسترش می‌یافت

از فرط هیجان لکه می‌دویدم: از شدت هیجان، جست و خیز کنان دویدم

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.

مردمان قدیم به خاطر ایمان قوی هر حادثه خوب یا بدی را با تمام وجود به عنوان تقدیر الهی می پذیرفتند و تسلیم امر خداوند بودند.

۴- درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

نویسنده با فروتنی برای خطاهای احتمالی آثار خود از خوانندگان عذرخواهی کرده است.



# مای درس

گروه آموزشی عصر

[www.my-dars.ir](http://www.my-dars.ir)

## روان خوانی: میثاق

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب (غیرتمند) و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیل (کسب) موفقیت نموده بودیم.

کم حافظه‌ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هرکس از کار خویش راضی و مسرور (شادمان، خشنود)، می‌خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم.

بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می‌کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک دستی (چالاکی، زیردستی) کرده، راه باغ را رفته (پاک کرده) و گونه گل‌های بنفشه (اضافه استعاری) را در افشان ساخته بود. (گل‌های بنفشه را با قطرات باران زینت داده بود، در: استعاره از قطرات باران یا شبنم) از پشت کوه و از گریبان افق (اضافه استعاری) طلایی، (صفت نسبی) آفتاب طراوت‌بخش (تازه‌کننده) بهاری، به روی ما که از سحرگاهان («ان» پسوند زمان) گردآمده بودیم، تبسم (لبخند) می‌کرد؛ (تبسم آفتاب: تشخیص) گفتی (گویا، انگار، نقش دستوری: قید) جشن جوانی ما را تبریک می‌گفت.

آسمان می‌خندید؛ (تشخیص) گل‌ها از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله‌ها گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می‌رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پرهای شبنم‌دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده، (تشخیص) در آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می‌خواند. پسری روستایی نمند (نمط، پارچه ای کلفت که از پشم یال گرگ مالیده می‌سازند و از آن جامه و کلاه و فرش درست می‌کنند) کوچک خویش را به دوش انداخته، چوب دستی بلند بر دوش، گلّه گوسفندی را به دامنه کوه، هدایت می‌کرد. دست‌های حناسته او نشان می‌داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت، تشریفات (مقدماتی) فراهم آورده است

پسرک، آوازخوانان (قید) از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی (گویی که) با زبان بی‌زبانی (متناقض نما، منظور بیان گنگ و نامفهوم است) می‌خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض (بیان) تبریک و تهنیت (مبارک باد گفتن، شادباش) کند. رفیقی خوش خلق و بذله‌گو (شوخ، لطیفه پرداز) که عندلیب (بلبل، هزار داستان) انجمن اُنس (دوستی، الفت) ما محسوب می‌شد، (کنایه از این که خوش سخن بود) و از خنده پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت:

«پسر جان، اسمت چیست»

فرزند صحرا (کنایه از چوپان) که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد (کنایه از سراسیمه شدن، دستپاچه شدن، هول شدن)، اما فوراً خود را جمع کرده (بر رفتار خود مسلط شد). و در چشم‌های درشتش، فروغی (درخششی) پیدا شد؛ گفتی جمله‌ای که پدرش در این موقع ادا می‌کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی (سرور، شادی) یافته است؛ پس جواب داد»

نوکر شما حسین»

دیگری پرسید: برای عید، چه تهیه کرده‌ای؟

پسرک در جواب خنده‌ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه (نوعی کفش، پای افزار) برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف (پارچه و کاغذی که بر چنبری پیچند) کاغذی در گوشه اتاق گذاشته است و قبای (نوعی لباس جلوباز مردانه، ردا، جامه) سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می‌گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

در این بین، من متأثرتر (متاثر: تحت تأثیر) از همه پیشنهاد کردم از شیرینی‌هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان (کشاورز) بدهیم و کاش (مجاز از دهان) را شیرین کنیم و چنین کردیم.

کودک با ادب و تواضعی (فروتنی‌ای) عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده اند و باید برود، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد. با این هدیه، کلمهٔ پوزش (عذرخواهی) و تقاضا همراه نبود، تنها مژده‌های سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می‌کرد که حسین از ناچیزی هدیهٔ خویش شرمسار (شرمنده) است.

در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک سری (رفتارهای جلف و کم‌مایه) به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم (کنایه از این که درباره موضوعات گوناگون سخن گفتیم). آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی (آرزویی، امیدی) داشتند که برای سایرین با نهایت صراحت (روشنی) و سادگی بیان می‌کردند و از آنها مشورت می‌خواستند.

جوان‌ترین همه که قیافه‌ای گشاده (کنایه از خندان، شاد) و چشم‌هایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده، (کنایه از کم سن و سال و بی تجربه) می‌خواست در اداره‌ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای (اجرای) این نقشه، مقدماتی حاضر می‌کرد. من از همه خیال پرست‌تر، (رویایی‌تر) می‌خواستم آزاد و بی خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان (مجاز از روزی) اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت‌های بی معنی می‌ساختم که وسیلهٔ خندهٔ رفقا بود.

این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه‌پرانی (بذله‌گویی، شوخی) کردند. یکی می‌گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه (طبع شعری، توانایی سرودن شعر) هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند.

دومی شوخ‌تر می‌گفت: «بسیار خوب است و سلیقه تو را می‌پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا (امیر شاعران، لقبی است که پادشاهان به برجسته‌ترین شاعر دربار می‌دادند) خواهم کرد».

سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه (ارتجالاً، بدون اندیشه قبلی چیزی گفتن) از امیر معزی (شاعر قرن پنجم) تقلید کرده، شعری در مدح گیوهٔ من بگوئید، بدانم قوت طبع (توانایی سرودن شعر) شما تا چه پایه است».

من از این کنایه‌ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: «گفت و گو دربارهٔ مرا برای آخر بگذارید. به نقد (نقداً، حالا) باید آرزوهای دیگران را شنفت» (شنید).

عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت (نیکویی باطن، اخلاق خوب) را با صباحت (خوب‌رویی و سفیدی رنگ، زیبایی) توأم (همراه) داشت، (زیبایی ظاهر و باطن را با هم داشت) لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایه اندک (سرمایه کم)، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارت خانه من باشد»؛ بالجمله (خلاصه) هرکس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده‌ترین رفقا رسید. او تجربه آموخته‌تر گفت:

«رفقا، زندگانی آینده ما دستخوش (بازیچه، گرفتار) تصادف و اتفاق است. دور روزگار، (گردش روزگار) بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا (شایسته) این است که با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته (مراقب دوستی باشیم)، از کمک به یکدیگر فروگذاری (کوتاهی) ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، (روشن و آشکار) میثاق (عهد و پیمان، عهد استوار) امروزی را مؤکد سازیم» (باید به صورتی روشن و آشکار پیمان امروزمان را محکم کنیم).

رفقا گفتند طرح پیمان (قول، عهد) را به رفیق خیال‌پرست خودمان، رها می‌کنیم و مرا نامزد (نماینده) آن کار کردند. من، یک دانه شکوفه سیب چیده، گفتم: «بیاید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانه خویش، میان اوراق (برگه‌ها) کتابی، به یادگار آیام جوانی ضبط کنیم» (نگه داریم) رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگ‌ها را بچینند، من چنین گفتم:

«به پاکی قاصد بیگناه بهار (استعاره از شکوفه سیب) و به طهارت این دوشیزه سفیدروی بوستان (استعاره مصرحه از شکوفه سیب)، سوگند که در تمام احوال و انقلابات (دگرگونی‌ها) روزگار، مثل برگهای این گل پاک دامن (تشخیص) از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی (استعاره از حوادث ناگوار روزگار) ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقه هیچ یک از دیگری سلب نشود (گرفته نشود) و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود (کنایه از این که پیر شویم/ کافور: ماده ای سفید رنگ و خوشبو)، دوستی را نگاه داریم». آنگاه پنج دست چابک (تند و فرز)، برگهای شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

لطفعلی صورتگر

## درک و دریافت:

۱- نوع ادبی متن روانخوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

خاطره‌نگاری - نویسنده بخشی از احوال و اتفاقات زندگی خود را نوشته‌است.

۲- دربارهٔ مناسبت مفهومی متن روانخوانی و عبارت زیر توضیح دهید.

أَلْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ

# مای درس

گروه آموزشی عصر

[www.my-dars.ir](http://www.my-dars.ir)





# مای درس

گروه آموزشی عصر

[www.my-dars.ir](http://www.my-dars.ir)

## واژه‌نامه فصل چهارم:

### درس هشتم: در کوی عاشقان گنج حکمت: چنان باش...

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

خوش لقا: زیبارو، خوش سیما

رضوان: بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است.

زهد: پارسایی، پرهیزگاری

شبگرد: شبرو

شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت

صنم: بت، معشوق زیبارو (مجازاً)

عازم: رهسپار، راهی

قَدَّسَ اللهُ روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند.

متفق: همسو، هم عقیده، موافق

محضر: محل حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در

آن، سخنان قابل استفاده گفته می شود.

مرشد: آنکه مراحل سیروسلوک را پشت سر گذاشته و سالکان

را راهنمایی و هدایت می کند؛ مُراد، پیر، مقابل مُرید و سالک

ملک: فرشته

مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین های دینی

وعظ: اندرز، پند دادن

### درس نهم: ذوق لطیف روان خوانی: میثاق دوستی

آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار

از مواد مقوی است.

آماس: ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و

شرایط آن

بالبداهه: ارتجالاً، بدون اندیشه قلبی

بدله گو: شوخ، لطیفه پرداز

به نقد: در حال حاضر، در وضعیت موردنظر

پالیز: باغ، جالیز

تحفه: ارمان، هدیه

تشریح: شریعت، مقابل طریقت و عرفان

تمکّن: توانگری، ثروت

تهنیت: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک

چابک: تند و فرز

دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا

تحت غلبه و سیطره آن است؛ بازیچه

سبک سری: سهل انگاری و بی مسئولیتی

شاب: برنا، جوان

شائبه: به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب

و بدی یا نقص در چیزی؛ بی شائبه: بدون آلودگی و با

خلوص و صداقت، پاک، خالص

شعرتمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان

شوریدگی: عشق و شیدایی

صباح: زیبایی، جمال

عندلیب: بلبل، هزارداستان

فرخنده: مبارک، خجسته

فرط: بسیاری

گیوه: نوعی کفش با رویه ای دست باف

لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف، دقایق؛ سخنان

نرم و دلپذیر

لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.

متعصّب: غیرتمند

مسرّت: شادی، خوشی

مسرور: شادمان، خشنود

مشیت: اراده، خواست

میثاق: عهد و پیمان

نکبت بار: شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری

نمد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا گرگ به

دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند یا کلاه

و بالاپوش می سازند؛ بالاپوش نمدی



# بخش دوم: دستور و آرایه نیمسال اول

## مای درس

گروه آموزشی عصر

[www.my-dars.ir](http://www.my-dars.ir)

### شناخت اجزای جمله

جمله، مجموعه کلماتی است که مقصودی را می رساند و حداقل دارای دو بخش نهاد و گزاره است. کلمات زبان فارسی را معمولاً به هفت نوع تقسیم می کنند: **اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید مختص، حرف و شبه جمله**

کلمات زبان مانند هنرپیشه‌های یک فیلم وارد جمله می شوند و نقش می پذیرند. بعضی کلمات مانند فعل و حرف با نام حقیقی خود ظاهر می شوند و بعضی مانند اسم و ضمیر نقش‌های مختلف می پذیرند و نهاد، مفعول، مسند، متمم و... می شوند. با توجه به الگوهای ساخت جمله، **نهاد، مفعول، متمم اجباری (متمم فعل)، مسند و فعل** اجزای اصلی جمله‌ها محسوب می شوند.

علاوه بر اجزای اصلی، اجزای دیگری مانند **بدل، ممیز، تکرار، قید، مضاف الیه** و... نیز ممکن است در جمله حضور داشته باشند. این اجزا نقشی در تعیین الگو ندارند.

به جدول زیر دقت کنید تا تفاوت نوع و نقش کلمات را بهتر دریابید:

نقش	نوع	کلمه
نهاد	ضمیر	من آمدم
متمم	اسم	کودک از <b>سگ</b> ترسید
مسند	صفت	این تابلو، <b>زیبا</b> است.

### ◀ الگوهای پر کاربرد ساخت جمله:

اجزای اصلی (نهاد، مفعول، متمم اجباری (متمم فعل)، مسند) فعل طبق الگوهای زیر در کنار یکدیگر قرار می گیرند و جمله‌های دو جزئی، سه جزئی یا چهار جزئی می سازند.

الف) دو جزئی: ۱- نهاد + فعل ناگذر ← باران می بارد.

ب) سه جزئی:

- ۲- نهاد + مفعول + فعل گذرا به مفعول ← سعید نامه را خواند.
- ۳- نهاد + متمم اجباری + فعل گذرا به متمم ← من از تنبلی بیزارم.
- ۴- نهاد + مسند + فعل اسنادی ← این بنا قدیمی است.
- ۵- نهاد + متمم اجباری + فعل اسنادی ← گندم از غلات است.

ج) چهار جزئی:

- ۶- نهاد + مفعول + متمم + فعل گذرا به مفعول و متمم ← استاد روش درست اندیشیدن را به ما آموخت.
- ۷- نهاد + مفعول + مسند + فعل گذرا به مفعول و مسند ← وزش باد هوا را تمییز کرد.

## قید و انواع آن

قید یا گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید. قید می‌تواند از نظر «نوع» اسم، صفت یا قید باشد.

◀ **شیوه تشخیص قید:** قیدها نقش اصلی نیستند و در تعیین الگوی جمله نقشی ندارند. به همین دلیل با حذف آن‌ها معمولاً ساختار دستوری جمله (الگو) ناقص نمی‌شود. البته توجه داشته باشیم که این شیوه، مطلق نیست، زیرا حذف بعضی نقش‌های فرعی دیگر مانند مضاف‌الیه یا بدل نیز ساختار را ناقص نمی‌کند. بنابراین لازم است در تشخیص قید این نکته را مد نظر داشته باشیم. به جمله‌های زیر دقت کنید:

● امروز را غنیمت دان. ← نقش: مفعول

● امروز، روز شادی است. ← نقش: نهاد

● گنجینه عمر، امروز است. ← نقش: مسند

● امروز، به کتابخانه ملی می‌روم. ← نقش: قید

همانطور که ملاحظه می‌کنید، در جمله پایانی واژه «امروز» جمله را به زمان خاصی مقید کرده است و با حذف آن، الگوی جمله (نهاد+مفعول ناگذر) تغییر نمی‌کند.

### ◀ انواع قید از جهت مفهوم:

تقسیم‌بندی قید از این جهت، امری لغوی و مربوط به معنانشناسی است، ولی از آن جا که در کتاب درسی به آن اشاره شده است به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- قید حالت، مانند: خندان، شاد، پریشان، دوان دوان و ...

۱۱- قید تعجب، مانند: عجب، شگفتا، وه، سبحان‌الله و ...

۲- قید زمان، مانند: دیروز، امروز، امسال، بعد، حالا، شب، روز و ..

۱۲- قید تفسیر، مانند: یعنی

۳- قید مکان، مانند: بالا، کنار، زیر، خارج، عقب و ...

۱۳- قید ترتیب، مانند: یک‌یک، پیاپی، پی در پی، یک به یک و ...

۴- قید مقدار، مانند: زیاد، فراوان، اندک، بسیار، قدری و ...

۱۴- قید استثنا، مانند: مگر، استثنأ

۵- قید تکرار، مانند: دوباره، باز، چند باره، مجدداً، هی، دگر بار و ...

۱۵- قید نفی، مانند: هرگز، ابدأ، به هیچ وجه و ...

۶- قید پرسش، مانند: کی؟ چرا؟ چون؟ کجا؟ آیا؟ چگونه؟ و ...

۱۶- قید تصدیق، مانند: بلی، البته، حتماً، به درستی، هر آینه و ...

۷- قید آرزو، مانند: ان‌شالله، ای کاش و ...

۱۷- قید تشبیه، مانند: گویی، گفتمی، پنداری و ...

۸- قید شک و تردید مانند: شاید، گویا، احتمالاً، مگر و ...

۱۸- قید انحصار، مانند: فقط، منحصرأ و ...

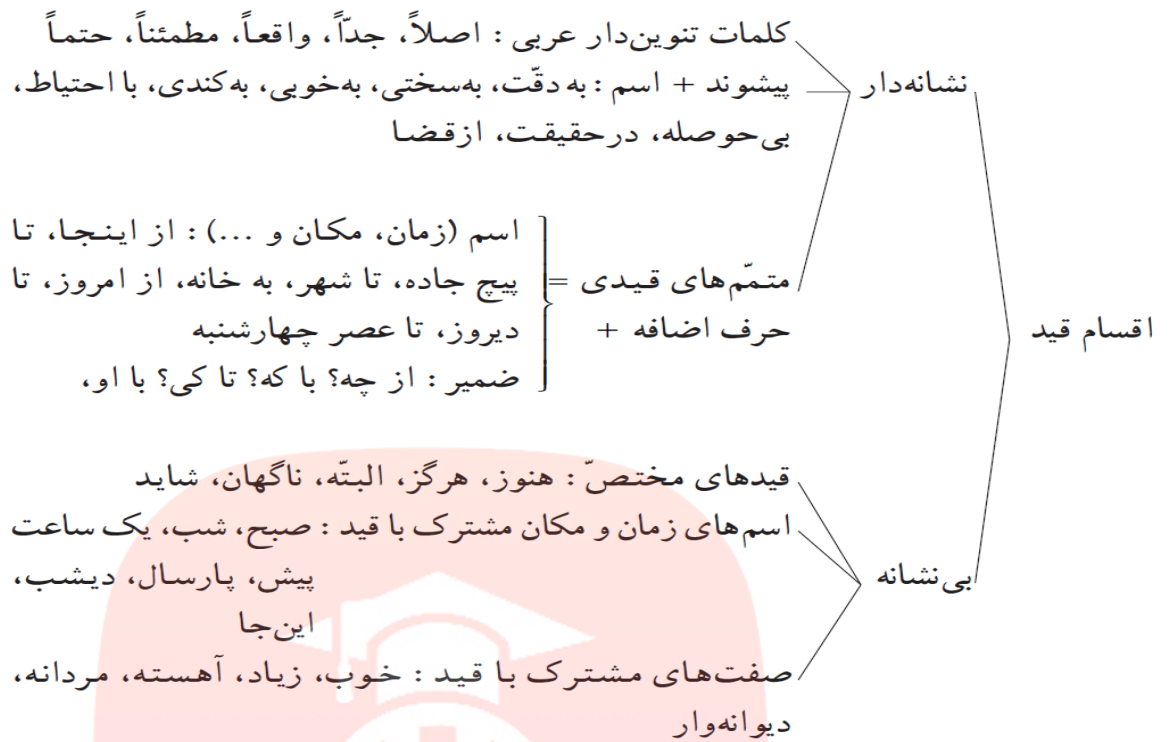
۹- قید کیفیت، مانند: تند، کند، سخت، درست، یواش یواش و ...

۱۹- قید اختصار، مانند: فی‌الجمله، باری، القصه، خلاصه و ...

۱۰- قید تاسف، مانند: افسوس، وای، دریغا، آوخ، متاسفانه و ...

در کتاب‌های دستور جدید، قید را از جهت ساخت، به قیدهای نشان‌دار و بی‌نشانه تقسیم می‌کنند.

دسته‌بندی انواع قید بر اساس ساختار:



# مای درس

گروه آموزشی عصر

[www.my-dars.ir](http://www.my-dars.ir)

## انواع روابط معنایی

- ۱- **ترادف یا هم‌معنایی:** در این رابطه، دو واژه معنایی مشابه یا یکسان دارند، مانند: وسیع و گسترده / بو و رایحه / خانه و منزل
- ۲- **تضاد:** دو واژه نقطه‌ی مقابل هم هستند، مانند: پیر و جوان / زشت و زیبا / روشن و تاریک
- ۳- **تناسب:** دو واژه در یک مجموعه قرار می‌گیرند، مانند: قاشق و چنگال / بهار و تابستان / مریخ و مشتری / یاسمن و شقایق  
\* به آوردن واژه‌های متناسب در قلمرو ادبی مراعات نظیر گفته می‌شود
- ۴- **تضمن یا شمول معنایی:** وقتی معنای یک واژه، معنای واژه‌ای دیگر را نیز دربر گیرد، رابطه آن‌ها را شمول یا تضمین معنایی می‌نامند  
رابطه‌ی تضمن رابطه‌ی کل و جز است؛ یعنی یکی زیر مجموعه‌ی دیگری است، مانند: حشره و پروانه / درخت و کاج / دریا و خزر

### تمرین:

- ۱- در واژگان کدام بیت همه‌ی روابط معنایی «ترادف، تضاد، تضمن، تناسب» دیده می‌شود؟  
 (۱) در گلشن جمال تو روی تو آن گل است / کز عکس خود چو لاله کند هر گیاه را  
 (۲) فصل گل می‌گذرد هم‌نفسان بهر خدا / بنشینید به باغی و مرا یاد کنید  
 (۳) رنگ دویی رنگ ماست ورنه ز نوری چراست؟ / پیکر چینی سفید، هیکل زنگی (آفریقایی) سیاه  
 (۴) گر چه روزی تیره‌تر از شام غم باشد مرا / در دل روشن، صفای صبحدم باشد مرا
- ۲- رابطه‌ی معنایی همه‌ی واژه‌ها، یکسان است، به جز:  
 (۱) گنج و زر، معدن و سنگ  
 (۲) حاوی و مشتمل، مصلحت و خیراندیشی  
 (۳) نستوه و خستگی‌ناپذیر، صورتگر و نقاش  
 (۴) لیاقت و شایستگی، کنه و ذات
- ۳- رابطه‌ی معنایی واژه‌های مشخص شده در کدام عبارت متفاوت است؟  
 (۱) به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده.  
 (۲) علت و تب تمامی زایل شد.  
 (۳) و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد.  
 (۴) آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ هزاهز و غریو برخاست.
- ۴- رابطه‌ی معنایی واژه‌های مشخص شده در کدام بیت متفاوت است؟  
 (۱) جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب / که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را  
 (۲) به یکی دل نتوان کار تن و جان کرد / به یکی دست دو طنبور (ساز) زدن، نتوان  
 (۳) دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت / سر من دار که در پای تو ریزم جان را  
 (۴) ماه تا آفتاب روی تو دید / اثر مهر در رخس پیداست
- ۵- در جمله‌ی زیر، بر چه اساسی به معنی واژه‌ی «ماه» پی می‌بریم؟  
 «ماه رمضان بود. مردان و زنان برای افطار انتظار می‌کشیدند.»
- ۶- چگونه می‌توان به معنی واژه‌ی «خویش» در عبارت زیر پی برد؟  
 «همه آمده بودند، از خویش و آشنا گرفته تا همسایه‌ها.»

## نقش های تبعی:

سه نقش «معطوف، بدل و تکرار» را نقش های تبعی (پیرو) می گویند. این نقش ها را از آن رو تبعی می نامند که تابع نقش گروه پیش از خود هستند  
انواع نقش های تبعی: ۱- معطوف ۲- بدل ۳- تکرار

**۱- معطوف:** هر گاه دو یا چند واژه؛ یا دو یا چند گروه اسمی در جمله پشت سر هم بیایند و نقش واحد بپذیرند این واژه ها و گروه ها با حرف «و» یا «ویرگول» به یکدیگر عطف شوند، در چنین حالتی واژه یا گروه اول را «معطوف الیه» و واژه یا گروه دوم را «معطوف» می گویند.

مثال: احمد و رضا آمدند      احمد و رضا را دیدم      به احمد و رضا گفتم  
نهاد معطوف به نهاد      مفعول معطوف به مفعول      متمم معطوف به متمم

◀ چند نکته:

- واو هم پایه ساز را با واو عطف اشتباه نگیریم. واو همپایه ساز بین دو جمله می آید، در حالی که واو عطف بین دو کلمه یا دو گروه. مثال:  
- واو ربط همپایه ساز ← شب رفت و روز آمد // واو عطف ← بی تو دارم با دل خود ماجرای روز و شب
- نشانه ظاهری معطوف عمدتاً واو عطف است. گاه «ویرگول» و «یا» نیز این کارکرد را بر عهده می گیرند. مثال:

مثال:

علی دوست مهربان، صمیمی، کوشا و قدردانی است.

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی» (معطوف به مولانا)، در شهر بلخ به دنیا آمد

• واو در کلماتی مانند، جست و جو، دید و باز دید، گفت و گو، زد و خورد، میانوند است.

• در صورتی که قبل از واو جمله آمده باشد، کلمه یا کلمات بعد از آن جمله محسوب می شوند. مثال:

- به حرص ار شربتی خوردم، مگیر از من که بد کردم / بیابان بود و تابستان [بود] و آب سرد [بود] و استسقا [بود] (۷ جمله) کنکور ۱۴۰۰

**۲- بدل:** بدل، معمولاً اسم، عنوان، شهرت، شغل، موقعیت اجتماعی، نام دیگر با توضیحی برای اسم پیش از خود، هسته یا وابسته است  
بدل با درنگی کوتاه در گفتار (ویرگول در نوشتار) پس از هسته یا وابسته های آن قرار می گیرد و توضیحی به مفهوم هسته یا وابسته می افزاید یا آن ها را مؤکد و بیش تر معرفی می کند.

◀ چند نکته:

• اسمی که بدل به آن وابسته است، «مبدل منه» نامیده می شود.

• بین بدل و مبدل منه (بدل دار) هرگز کسره نمی آید.

• بدل با هسته خود یک نقش واحد دستوری دارد؛ مثلاً هر دو نهاد، هر دو مفعول و... هستند.

• بدل از ساخت جمله، قابل حذف است و حذف آن خللی به ساخت جمله وارد نمی سازد.

سعدی، معروف ترین غزل سرای قرن هفتم در شیراز می زیست.

• بدل را با مسند، مضاف الیه یا صفت اشتباه نگیریم.

الف) کشور ما، ایران است.      ب) کشور ایران، زیباست.      ج) کشور ما، ایران، زیباست.      د) کشور زیبای ایران

مسند      مضاف الیه      بدل      صفت

• گاه بدل ترکیب اضافی یا وصفی است. مانند: هست قرآن حال های انبیا      ماهیان پاک بحر کبریا

بدل

• بدل تاکید: گاه همراه با ضمائر شخصی، ضمائر مشترک خود، خویشتن، همه، همگی و.. می آید که به بدل تاکید معرفی است.

مثال: او را خود التفاتی نبود به صید من      من خویشتن اسیر کمند نظر شدم



### ۳- تکرار: آن است که یک نقش دوبار در جمله تکرار شود. مثال: سعید آمده است سعید.

◀ چند نکته:

• تکرار ادبی (آرایه) را با تکرار دستوری اشتباه نگیریم. هر آرایه تکرار لزوماً تکرار دستوری نیست. در تکرار دستوری واژه‌ای که تکرار می‌شود باید با واژه نخست، دقیقاً یک نقش داشته باشند.

**تکرار دستوری:** \*دریغ و درد که تا این زمان نمی‌دانستم که کیمیای سعادت رفیق است رفیق

**تکرار ادبی (آرایه):** از در درآمدی و من از خود به در شدم گویی کزین جهان به جهان دگر شدم

• نوعی از قید تکرار را با مقوله‌ی تکرار اشتباه نگیریم: **تندتند** بساطش را جمع کرد و رفت.

• در تشخیص نقش تکرار، به تلفظ کلمات و نوع دستوری آن‌ها توجه داشته باشیم. گاه دو کلمه در نوشتار شبیه یکدیگرند ولی تلفظ و نوع دستوری متفاوت دارند. در این صورت نقش تبعی نخواهیم داشت.

مثال: \*از کوی تو چون باد برآشفتم و رفتم گردی ز دل مدعیان رفتم و رفتم

«رفتم» بار نخست از مصدر «رُفتن» به معنای جارو کردن است و بار دوم از مصدر «رَفْتَن»

**تمرین:**

۱- در کدام ابیات نقش تبعی وجود دارد؟ آن‌ها را بیابید و نوع هر یک را تعیین نمایید.

- |   |   |
|---|---|
| ۱- دوی درد، بی شک درد باشد              | کسی باید که مرد مرد باشد                |
| ۲- ای مرغ دل که خسته و بی تابی          | دمساز باش با غم او، دمساز               |
| ۳- من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم | حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم. |
| ۴- شاد زی با سیاه چشمان، شاد.           | که جهان نیست جز فسانه و باد.            |
| ۵- نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان   | هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود        |
| ۶- هستم برای تو و تو هستی برای خود      | هستی تو خود برای خود و من برای تو       |
| ۷- گر من نگویمت که تو شیرین عالمی       | تو خویشان دلیل بیاوری به هر سخن         |
| ۸- مین به سبب زرخدان که چاه در راه است  | کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا         |
| ۹- زندگی شور، زندگی شعر، زندگی زیباست!  |   |

۲= در چند بیت «نقش تبعی» وجود دارد؟ گروه آموزشی عصر

- الف) گفتم بهانه نیست تو خود حال من بین / مپذیر عذر بنده اگر زار زار نیست  
 ب) تا کارهای عشق هوای تو دیده‌ام / ما را تحیرت است که با کار کار نیست  
 ج) آبی بزن از این می و بنشان غبار هوش / جز ماه عشق هر چه بود جز غبار نیست  
 د) تا نگذری ز راحت و رنج و ز یاد خویش / سوی مقربان وصالت گذار نیست  
 ه) زان شب که ماه خویش نمودی به عاشقان / چون چرخ بی‌قرار کسی را قرار نیست  
 و) گفتم که ناتوانم و رنجورم از فراق / گفتا بگیر هین که گه اعتذار نیست

(۴) پنج

(۳) چهار

(۲) سه

(۱) دو

## معلوم و مجهول

جمله‌ای که نهاد یا انجام دهنده آن مشخص باشد معلوم و جمله‌ای را که انجام دهنده آن مشخص نباشد مجهول گویند.

مثال: پدر خانه را ساخت. (معلوم) ← خانه ساخته شد. (مجهول)

### ■ شیوه مجهول کردن جمله معلوم:

- ۱- حذف نهاد و «را» ی مفعولی از جمله ← پدر خانه را ساخت.
- ۲- مفعول جمله در جایگاه نهاد قرار می دهیم ← خانه ساخت.
- ۳- تعیین زمان دقیق فعل اصلی ← ساخت: سوم شخص مفرد ماضی ساده
- ۴- فعل اصلی جمله را به صورت صفت مفعولی درمی آوریم. ← ساخت ← ساخته

● صفت مفعولی ← بن ماضی فعل مورد نظر + «ه» مانند: دیده، گفته، شنیده

● بن ماضی: مصدر بدون حرف «ن». مثال: ساختن ← ساخت

۵- از مصدر «شدن» فعلی مطابق با زمان فعل اصلی جمله می سازیم ← ساخت = شد

ساختم ساختی ساختی ساخت (سوم شخص مفرد ماضی ساده)

شدم شدی شدی شد (سوم شخص مفرد ماضی ساده)

**نتیجه:** پدر خانه را ساخت ← خانه ساخته شد.

### ◀ چند نکته:

نکته ۱: در تبدیل جمله معلوم به مجهول، فعل مجهول با نهاد جدید مطابقت داده می شود.

مثال: علی (مفرد) دوستان ما را دید. ← دوستان (جمع) ما دیده شدند.

نکته ۲: در گذشته گاه به جای «شد» از «آمد» یا «گشت» نیز استفاده می شده. مانند:

● نامه نبشته آمد. = نامه نبشته شد

● امروز بار داده آید = امروز بار داده شود

● خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید (= گفته شود) در حدیث دیگران

نکته ۳: جملاتی مجهول می شوند که گذرا به مفعول باشند.

### ◀ بررسی ساختار فعل مجهول در زمان های مختلف:

- ماضی ساده: باد درخت را انداخت ← درخت انداخته شد
- ماضی استمراری: باد درخت را می انداخت ← درخت انداخته می شد.
- ماضی بعید: باد درخت را انداخته بود ← درخت انداخته شده بود.
- ماضی نقلی: باد درخت را انداخته است ← درخت انداخته شده است.
- ماضی مستمر: باد داشت درخت را می انداخت ← درخت داشت انداخته می شد.
- ماضی التزامی: شاید باد درخت را انداخته باشد ← شاید درخت انداخته شده باشد.
- مضارع اخباری: باد درخت را می اندازد ← درخت انداخته می شود.
- مضارع التزامی: شاید باد درخت را بیندازد ← شاید درخت انداخته بشود.
- مضارع مستمر: باد دارد درخت را می اندازد ← درخت دارد انداخته می شود.
- آینده: باد درخت را خواهد انداخت ← درخت انداخته خواهد شد.

## تمرین:

### ۱- فعل های زیر را به صورت مجهول در آورید.

● نوشته بود:.....

● داشت می نوشت:.....

● داردمی نویسد:.....

● خواهد نوشت:.....

● می نویسد:.....

● بنویسد:.....

● نوشته است:.....

● نوشته باشد:.....

● می نوشت:.....

● می افروزد:.....

● بیابند:.....

● بگسلد:.....

● رهانده ام:.....

● می فروشند:.....

### ۲- جمله های معلوم زیر را به مجهول تبدیل کنید؟

● پدرم این نامه را برای من نوشته است.

● صدای شکفتن دل مشام جان را می نوازد.

● دل دارد غم های تو را می شمارد

● اعتیاد بسیاری استعدادها را کشته است.

● دکتر یوسفی کتاب چشمه های روشن را در نقد و تحلیل نمونه هایی از شعر فارسی نوشت.

● مورخان تا صد سال پیش، شاهنامه را تنها تاریخ پیش از اسلام ایران می دانستند.

● تمدن، عالم اشیا را عالمی بهشت آسا جلوه می دهد

● افلاطون در این مورد، حقیقت را با واقعیت یکسان گرفته است.

### ۳- اگر بخواهیم نوشته زیر را به زبان تاریخ بیهقی مجهول کنیم، کدام عبارت درست است؟

«نزدیک نماز ظهر نامه ها را می نویسم.»

(۱) نزدیک نماز پیشین نامه ها نبشته می آمد.

(۳) نزدیک نماز پیشین نامه ها نبشته می آید.

(۲) نزدیک نماز پیشین نامه ها نبشته می شد.

(۴) نزدیک نماز پیشین نامه ها نبشته می گردید.

### ۴- در کدام گزینه، مجهول افعال «خورده بودم، می آوریم، می شنید» درست آمده است؟

(۱) خورده شده بود، آورده می شود، شنیده می شد

(۳) خورده بودم، آورده می شود، شنیده می شد

(۲) خورده شده بود، آورده می شویم، می شنیده شد

(۴) خورده شده بوده است، آورده می شویم، می شنیده شد

## شاخص

شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که غالباً بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی در کنار اسم می‌آیند و نزدیکترین وابسته به هسته هستند. مانند:

- شاه، ملکه، امیر، سلطان، خان، میرزا و...
- سرهنگ، تیمسار، سپهبد، سرلشکر و...
- آقا، ملا، خواجه، جناب، عالی‌جناب، حکیم، علامه و...
- استاد، مهندس، دکتر، پرفسور و...
- مشهدی، کربلایی، حاج، حاجی، سید، شیخ، آیت‌الله، امام، شهید، مرحوم و ...
- عمو، برادر، خواهر، عمه، خاله و ..

### ◀ ویژگی و نشانه‌ها:

- ۱- شاخص‌ها در صورتی شاخص محسوب می‌شوند که بلافاصله قبل از اسم، بدون کسره اضافه یا نقش‌نمای دیگر به کار روند.  
مانند: **استاد** احمدی، استادی سختگیر هستند. / **دکتر** احمدی، متخصص قلب هستند. / **آقا** سعید، سحرخیز هستند.
- ۲- در صورتی که شاخص با کسره اضافه همراه شده باشد، هسته گروه اسمی است و شاخص محسوب نمی‌شوند. (به جز چند استثنا)  
مانند: **حسین عمومی** جواد است. / ایشان **استاد** ادبیات هستند.
- ۳- در صورتی که شاخص بدون هسته در جمله آمده باشد، خود، هسته گروه اسمی محسوب می‌شود و نقش‌های اسم را می‌پذیرد.  
مانند: ایشان در این زمینه **استاد** هستند. (مسند) / **دکتر**، بیمار را معاینه کرد. (نهاد) / به **استاد** سلام کردم. (متمم) / ای **امام!**... (منادا)
- ۴- شاخص‌ها وابسته پیشین هستند؛ اما بعضی شاخص‌ها پس از هسته نیز می‌آیند؛ مانند علی آقا، رضاخان، نادرشاه، احمد میرزا، زینب بانو  
\* لازم به توضیح است که برخی، شاخص را صرفاً وابسته پیشین می‌دانند و معتقدند چنین کلماتی را باید اسم مرکب به حساب آورد.
- ۵- گاه یک اسم دو شاخص می‌پذیرد؛ مانند: **شاه سلطان حسین** / **شهید دکتر چمران** / **آغا محمد خان** / **جناب استوار احمدی** / **خانم دکتر سعیدی**
- ۷- بعضی مواقع شاخص‌ها با کسره اضافه همراه می‌شوند، مانند: حضرت رضا (ع) / آقای رحمتی / جناب احمدی / نادر شاه افشار  
\* توجه: با توجه به تعریف شاخص، برخی معتقدند در مواردی مانند «آقای رحمتی»، «آقا» را باید هسته گروه اسمی بدانیم نه شاخص!

## گروه آموزشی عصر

### ◀ تمرین:

#### ۱- در جملات زیر شاخص‌ها را بیابید.

- حکیم سنایی، مبتکر غزل عارفانه، در آثار خود، نیاز به پرستش را جلوه‌ی خلقت می‌داند
- استاد ادبیات ما یک جلد کتاب دست‌نویس از دکتر ذبیح‌الله صفا، نویسنده‌ی کتاب تاریخ ادبیات، به ما نشان داد
- استاد کمال‌الملک، نقاش توانمند ایرانی، با هنرآموزی به تصویرگران همه‌ی جهان، نام خود را در تاریخ هنر ثبت کرد
- پس از نماز کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند.
- زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیریاورده باشد آن، قاضی همی نستاند.

#### ۲- در کدام بیت «شاخص» وجود دارد؟

- (۱) چون شب‌نمی که بر ورق گل چکد، «رهی» / اشکی نثار خواجه شیراز کرده‌ایم
- (۲) نشینیدی حدیث خواجه بلخ / مرگ خوش‌تر که زندگانی تلخ
- (۳) در کف غصه دوران دل حافظ خون شد / از فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین، داد
- (۴) خواجه در بند نقش ایوان است / خانه از پای‌بست ویران است

## آرایه: تناقض (متناقض نما، بیان نقیضی، پارادوکس)

هرگاه دو مفهوم متضاد را هم‌زمان به یکدیگر نسبت دهیم یا آن دو را در یک چیز جمع کنیم، آرایه‌ی تناقض شکل می‌گیرد. البته این تناقض، ظاهری است و معمولاً معنایی عمیق در پس آن نهفته است

تناقض در سخنان روزمره نیز کار می‌رود مثلاً، وقتی می‌گوییم «جیب هایم پر از خالی است» پر بودن و خالی بودن را به جیب هایمان نسبت داده ایم و به ظاهر سخنی متناقض بر زبان آورده ایم اما همه به مفهومی که در ورای آن نهفته است، پی می‌برند؛ درواقع ما به کمک این آرایه در خلاصه‌ترین شکل، فقر و نداری خود را همراه با مایه‌هایی از طنز بیان کرده ایم.

چند نمونه دیگر:

- بین لاله‌هایی که در باغ ماست **خموشدند و فریادشان تا خداست** (زبان ۱۴۰۰)
- **هر که مست است** در این میکده **هشیارتر است** هر که از بی‌خبران است خبردارتر است (زبان ۹۳)
- **من نشاطی** را نمی‌جویم به **جز اندوه عشق** من بهشتی را نمی‌خواهم به غیر از کوی دوست

### \* تفاوت تضاد و تناقض:

تضاد، ذکر دو یا چند چیز متضاد در کلام است که وجود همدیگر را نقض نمی‌کنند، بلکه تقابل آنها موجب تلاش ذهنی و تداعی معانی میشود. اما تناقض، آوردن دو چیز یا دو مفهوم متضاد است که وجود همدیگر را نقض می‌کنند و جمع آن‌ها از نظر منطقی ناممکن است. در متناقض‌نما باید دو موضوع متضاد به یک چیز نسبت داده شود. مثال:

- **تضاد:** چون تو **حاضر** می‌شوی من **غایب** از خود می‌شوم بس که حیران می‌بماند وهم در سیمای تو
- **تناقض:** هرگز **وجود حاضر غایب** شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

### ◀ تمرین: در ابیات زیر، موارد تناقض را بیابید.

- خسروی به شیرینی تلخ کرد کامم را (ریاضی ۱۴۰۰) کز لب شکرخندش نرخ شکر ارزان شد
- به روز تیره ما صبح، شکرخنده‌ها دارد (تجربی ۹۹) نمی‌داند که این شادی دم دیگر نمی‌ماند
- شادی امروز دل از غم رویش رسید (اختصاصی ۹۸) دیده امید من در ره فردای اوست
- بر نمی‌آیم به تسکین دل خود کام خویش (هنر ۹۸) چون فلک در بی‌قراری دیده‌ام آرام خویش
- من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست (انسانی ۹۸) کی طمع در گردش گیتی دون پرور کنم
- تو را که موی میان هم وجود هم عدم است (هنر ۹۷) دو زلف افعی ضحاک و جام جم است
- این قصه عجب شنو از بخت واژگون (ریاضی ۹۷) ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
- خامی چو من بین سوخته و آتش ز جان افروخته (ریاضی ۹۷) گر پخته‌ای، خامی مکن و آن پخته درده خام را
- زلف کافر به رخس راهنمون شد ما را (زبان ۹۶) از ره کفر به سرمنزل ایمان شده‌ایم
- حلقه‌ی دام نجات است خم طره‌ی دوست (ریاضی ۹۴) وای بر حالت مرغی که در این دام نبود

پایان درسنامه نیمسال اول - شهریور ۱۴۰۰